

آسیب‌شناسی مولوی پژوهی

با تأکید بر مطالعات غربی و پژوهش‌های تکراری در ایران

محسن ایزدی‌ار^۱

چکیده

با توجه به این‌که طی چند دهه اخیر سطح مطالعات و پژوهش‌ها در باره مولانا و آثارش در ایران و غرب رو به افزونی نهاده است جای آن دارد که این شمار از تحقیقات با رویکردی فراگیر آسیب‌شناسی شوند. در این مقاله مولوی‌پژوهی در دو حوزه «مولوی‌پژوهی و غرب» و «پژوهش‌های تکراری» در مطالعات مربوط به این بزرگمرد ادب، فرهنگ و عرفان ایرانی با تأکیدات بر مطالعات دانشگاهی بررسی شده و این نتیجه حاصل آمده است که ایرانیان در حوزه مولوی‌پژوهی و غرب قصور فراوانی کرده و راه‌های تعامل فرهنگی با غرب را از طریق مولانا نادیده انگاشته‌اند و نیز در انتقال مفاهیم، اطلاعات و یافته‌های پژوهشی ایرانی به غرب تلاشی در خور انجام نداده‌اند تا آن‌جا که باعث آمده است چهره متفاوتی از مولانا در غرب معرفی شود. هم‌چنین در این مقاله، بزرگ‌ترین آفت‌های پژوهشی در باره مولوی در تحقیقات و مطالعات ایرانیان که به صورت کتاب، مقاله، پایان‌نامه و طرح پژوهشی تولید می‌شوند تکرار، موازی‌نویسی و همسان‌نویسی اعلام شده است که برای دفع این آفت‌ها و پیشگیری از آسیب‌های پژوهشی بیش‌تر در محدوده موضوع مورد بررسی راه‌کارهایی ارائه شده است.

کلید واژه‌ها:

مولوی‌پژوهی، غرب، تکرار، موازی‌نویسی، ادبیات عرفانی، پژوهش ادبی.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. m-izadyar@iau-arak.ac.ir

پیشگفتار

مولوی را نه در شعر می‌توان خلاصه کرد نه در فلسفه و نه در عرفان. ترکیبی است از عصاره هستی برای ترجمان هستی که اندیشه آن را در پوشانیده است و اوست حاکم اندیشه در این درپوشیدگی هستی.

زان که من ز اندیشه‌ها بگذشتم
خارج اندیشه‌پویان گشتم
حاکم اندیشه‌ام محکوم نی
همچو بنا حاکم آمد بر نبی
قاصدا خود را بر اندیشه دهم
چون بخواهم از میانشان برجهم
من چو مرغ اوجم اندیشه مگس
کی بود بر من مگس را دسترس
(مولوی، ۱۳۶۶: ۲۷۸)

اوست حاکم اندیشه‌ای فراسوی مرزهای جغرافیایی و فرهنگی. اندیشه‌ای که ریشه در عمق شناخت وی از حساسیت‌ها و دغدغه‌های انسانی دارد و به رغم گذشت قرن‌ها، دستمایه بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌های اندیشمندان و فیلسوفان است. می‌توان گفت پاسخگوی بسیاری از چالش‌های پیش روی انسان امروزی است که بی‌شبهت به همیشه تاریخ انسانی نیست.

اقبال می‌گوید: «جهان امروز محتاج به یک داوری است که امید را در مردمان برانگیزد و آتش شوق برای زندگی را تیزتر کند.» (اقبال، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

با عنایت به این‌که تاکنون پژوهش مستقلی در قالب کتاب، مقاله و امثال آن در باره آسیب‌شناسی مولوی‌پژوهی صورت نگرفته است پژوهنده بر آن شد تا این موضوع را در دو سطح «مولوی‌پژوهی و غرب» و «تکرار در مولوی‌پژوهی» بررسی کند و فراز و فرود آن را در این وجیزه به بحث بکشانند.

مولوی‌پژوهی و غرب

دهه اخیر را می‌توان درخشان‌ترین دوره رویکرد ادبیات جهانی به مولوی و آثار وی دانست. شهرت و اعتباری که این بزرگ مرد ادبیات جهانی در این برهه در غرب یافته است قابل قیاس با هیچ دوره‌ای از تاریخ نمی‌تواند بود. ترجمه آثار مولانا به زبان آمریکایی و استقبال بی‌نظیر از آن، نامگذاری سال ۲۰۰۷ به نام سال جهانی مولانا توسط یونسکو، برگزاری کنگره‌های متعدد جهانی، چاپ مقاله‌ها و پژوهش‌های متعدد در باره وی و آثارش گواهی بر این ادعاست که البته نقش تعیین

کننده و ارزنده دولت و مجامع فرهنگی و ادبی ترکیه در این زمینه قابل تقدیر و ستایش است. در دورانی زندگی می‌کنیم که فلسفه غربی به دنبال حل مسائل انسانی و رفع دغدغه‌های مبتلابه جامعه غربی است. نیک به این جهت است که آثاری چون مثنوی معنوی مولوی می‌توانند در این رویکرد فلاسفه غرب به فرهنگ، اخلاق و اندیشه‌های متعالی مؤثر باشند. بویژه آن که به اعتراف اندیشمندان مغرب زمین، اندیشه‌های مولوی با ایده‌های هستی‌شناسانه غرب قرابت و همخوانی فراوانی دارد. ایرنا گاراپین - استاد دانشگاه آخن آلمان - می‌گوید: «آلمانی‌ها دلبستگی و علاقه فراوانی به مولانا، سروده‌ها و اندیشه‌های وی دارند. او شاعر صلح و دوستی است زیرا در بیش‌تر اشعارش، انسان‌ها را به مدارا، گفت‌وگو، عشق و معنویت فرا می‌خواند» (سایت اینترنتی ghoniyyeh) مشابه این سخن را در قول بسیاری دیگر از اندیشمندان غربی می‌بینیم. رابرت بیلا - شاعر و منتقد ادبی مشهور آمریکایی - نیز می‌گوید: «مولانا در جهان اسلام به همان اندازه محبوب، مشهور و یگانه است که «ویلیام شکسپیر» در جهان ادبیات انگلیسی. بی‌تردید هر خواننده غربی با خواندن سروده‌های وی شیفته حلاوت، عمق اندیشه سرشار از عرفان و معنویت مولانا می‌شود. در حقیقت اشعار مولانا نوعی افکار عرفانی، دینی و فلسفی است که با کشش و دلربایی خاصی خواننده‌اش را به شور، وجد، هیجان و نشاط می‌آورد و به او فرصت اندیشیدن در باره زندگی و هستی را می‌دهد. اگر امروز جهان غرب تا بدین حد شیفته مولانا، سروده‌ها، افکار عرفانی و نگرش هستی‌شناسانه وی شده، به این خاطر است که نحوه بیان او به نحو شگفت‌انگیزی موشکافانه، منطقی‌پذیر، سرشار از قریحه و آزاداندیشانه است. (همان)

نکته حایز اهمیت در باره مولانا در سرزمین‌های فارسی زبان و ترجمه آثارش در غرب این است که مخاطبانش از هر گروه و دسته‌ای که باشند اگر اندکی از شعله عشق را در وجود داشته باشند او را درمی‌یابند و شعله‌های عشق در وجودشان زبانه می‌کشد. مولانا هم فرهیختگان و سالکان طریق تصوف را مجذوب آثار و اندیشه‌های خویش کرده است و هم مردم کوچه و بازار را. و این نشان از عمومیت و سادگی زبان اوست. درست به این دلیل است که ترجمه اشعار او مانع از آن نیست که اهل زبان‌های دیگر به عمق اندیشه و خرد مولوی راه یابند.

آنچه غربیان را مجذوب مولوی و آثارش کرده است معنویت، اخلاق و فلسفه مندرج در آثار اوست که از آن می‌توان به فلسفه هستی و زندگی بشر یاد کرد. شور و جذبه‌ای که در آثار وی جاری است غربیان تشنه حقیقت را سیراب می‌کند. با این همه، معرفی مولانای واقعی به جهان غرب بیش از همه، وظیفه ما ایرانیان است زیرا فهم عمیق مولوی برای ما هم‌زبانان او بهتر میسر است. اما گذاری بر عملکرد ما ایرانیان در این زمینه از واقعیتی تلخ حکایت دارد. هیچ یک از

نهادهای دولتی و غیر دولتی وظیفه جهانی شدن ادبیات این مرز و بوم و از آن جمله مولوی را عهده‌دار نبوده‌اند در حالی که این مهم در بسیاری از کشورها توسط نهادهای دولتی و خصوصی، به عنوان یک سیاست ملی و ادبی تعقیب می‌شود. گواه این ادعا، کارنامه فعالیت‌های رایزنی‌های فرهنگی ایران در خارج از کشور است که به هیچ وجه درخشان نمی‌نماید تا جایی که غفلت ما ایرانیان در معرفی عرفان اسلامی و ایرانی موجب شده است در دهه‌های اخیر، گرایش غرب به عرفان بودیستی نیز رو به افزونی نهد به طوری که از این راه سعی کرده‌اند خلأ معنوی و فرهنگی خود را تا حدودی جبران کنند حال آن که عرفان اسلامی و ایرانی جایگزینی مطلوب‌تر و ارزنده‌تر در این راستا می‌تواند بود. به نظر می‌رسد آنچه غربیان در مولوی پژوهی به آن رسیده‌اند حاصل مطالعات و تحقیقات خودشان بوده است در حالی که مرکز و محور مطالعات و پژوهش‌های مولوی‌شناسی، ایران است و با وجود آن که اندیشمندان ایرانی در مولوی‌پژوهی نقش‌آفرینی‌ها کرده‌اند اما در انتقال مفاهیم و یافته‌های پژوهشی مولوی‌شناسانه خود به غرب قصور داشته‌اند. به این معنی که شناخت غربیان از مولوی بیش‌تر مرهون ترجمه‌هایی بوده که از آثار وی صورت پذیرفته است و نه ترجمه و شرح و تحلیل‌ها و مولوی‌پژوهی‌هایی که ایرانیان داشته‌اند.

نتیجه آن که غربی‌ها آن چه را که از مولانا مطلوب نظر خویش دانسته‌اند برگرفته‌اند و برگرفته‌های خود را به کالایی صنعتی تبدیل کرده و تجارت ادبی راه انداخته‌اند و باقی اندیشه‌ها و آرای او را یک سو نهاده‌اند. (رک: نجومیان، ۱۳۸۹: ۷۴) به عبارت دیگر، آنچه از مولانا طی سال‌های اخیر در غرب معرفی می‌شود تک لایه‌هایی از مولانا است که چندان با روح و روان عرفانی اسلامی و ایرانی سنخیت ندارد. بدون شک این اتفاق پسند خاطر هیچ ایرانی و پژوهنده ایرانی‌تباری که شیفته جامعیت خرد و رأی مولوی است نخواهد بود.

از سوی دیگر گاه مشاهده می‌شود که تفسیرهایی که غربیان از مثنوی و مولوی داشته‌اند محتمل خطاست و بر ماست که فرازهای تاریک این پیچیدگی‌ها و انحرافات اجتماعی تفسیری را بکاویم و حقایق را بیش از پیش روشن کنیم. برای مثال رینولد نیکلسون، بزرگ‌ترین شارح مثنوی، این اندیشه را مورد تأکید قرار داده که مولانا در باورهای وحدت وجودی خویش تحت تأثیر ابن عربی است و نیز در «دایره‌المعارف دین» مولوی از پیروان مکتب ابن عربی معرفی شده است (Encyclopedia of Religion: ۳۱۵) که به نظر می‌رسد تحقیقات بیش‌تری در این زمینه لازم است. ضمن آن که مولوی نیز بارها تصدیق کرده که محتوای تعلیماتش را از هیچ کس اخذ نکرده است. البته تصریح کنم بحث وحدت وجود و معنویتی که مولانا مطرح می‌کند به ظاهر به آموزه‌های ابن عربی در این زمینه نزدیک می‌شود. (رک: چیتیک، ۱۹۹۰: ۵)

چندان که می‌دانیم بسیاری از آثار ما ایرانیان توسط شرق‌شناسان به ما معرفی شده است. این‌که تحقیقات شرق‌شناسان وجه استعماری داشته است یا خیر در حوصله این مقاله نمی‌گنجد ولی قدر مسلم این است که پس از گذشت چندین سده از جریان شرق‌شناسانه غربیان، اکنون وقت آن رسیده است که ما به غرب‌شناسی بپردازیم و در انتقال اندیشه و فرهنگ شرق به غرب سهم بسزایی داشته باشیم بویژه آن که طی دهه‌های اخیر نگاه غربیان نسبت به اندیشه‌های مسلمانان و شرقیان از تعصب‌های افراطی گذشته تغییر کرده و وجهی مثبت یافته است به گونه‌ای که به این باور رسیده‌اند که خیزش علمی و فرهنگی غرب بی‌نیاز از اندیشه و فرهنگ شرقی نبوده و نخواهد بود اما آن چه بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند این است که ما هیچ‌گونه برنامه‌ای برای غرب‌شناسی نداریم و مهم‌تر آن که برنامه‌ای در انتقال ادبیات و اندیشه و فرهنگ ایرانی به غرب نداریم.

«ما تاکنون در باره شناخت غرب کار جدی انجام نداده‌ایم که بخواهیم بگوییم در غرب‌شناسی چه رویکردی را اتخاذ کنیم. ما غرب‌شناسی را بلد نیستیم و شیفتگی یا نفرت تنها راه‌های مواجهه ما به غرب بوده است. ما در بسیاری مواقع دچار شعار دادن علیه غرب شده‌ایم در حالی که برای شناخت صحیح آن، نیاز به ایجاد کرسی‌های دانشگاهی داریم.» (ساکت، ۱۳۹۱: ۹۶) «ما نیز باید رشته‌ای ویژه غرب‌شناسی تأسیس کنیم و منتظر نمانیم که غربیان بیایند و ما را مطالعه کنند.» (همان) نباید اسبابی فراهم شود که غربیان همچون بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌هایی که در باره اندیشمندان، شاعران و متفکران ایرانی و آثار آنان انجام داده‌اند در مولوی‌پژوهی نیز گوی سبقت را از ایرانیان بریابند.

از جمله مباحث مندرج در مثنوی که می‌تواند مورد توجه دنیای غرب واقع شود وحدتی است که مولانا در اندیشه خود میان ادیان ایجاد کرده است. به همین نسبت مولوی طلایه‌دار وحدت فرهنگ‌ها نیز می‌تواند بود. بنابراین لازم می‌نماید آموزه‌ها، قابلیت‌ها و ظرافت‌هایی که در اندیشه وی بوده و در آثارش منعکس شده است که بدون شک منبعث از سنت عرفانی اسلام است توسط اندیشمندان کاویده شود تا در عرصه جهانی شدن افکار و اندیشه‌ها، بتوانیم کالایی درخور از اندیشه، فرهنگ و هویت دینی و ایرانی خویش به جهانیان عرضه کنیم.

عشق که اساس هستی است و محور اساسی مثنوی معنوی نیز هستی‌بخش جوامع است و می‌تواند در پویایی معنویت در جوامع غربی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. این همان عشقی است که اقبال لاهوری در کتاب بازسازی اندیشه دینی، آن را «راه حیاتی» می‌نامد. طریقی که به تصاحب و تسخیر عالم می‌انجامد و در قرآن به «ایمان» تعبیر شده است.

علاوه بر ترجمه‌هایی که از آثار مولانا در غرب صورت گرفته است مولوی‌پژوهی در آن دیار

بیش تر ناظر بوده است بر کلیاتی در باره مولوی و آثارش. با این همه شیوه‌های نوینی در پژوهش در باره مولوی را هم اندیشمندان آن دیار به کار گرفته‌اند که لازم می‌نماید این شیوه‌ها و سایر روش‌های نقد و پژوهش به روش غربیان، توسط فارسی‌زبانان هم مورد توجه بیشتر واقع شود و در به کارگیری روش‌های نوین در مولوی‌پژوهی همت بیش تری از خود نشان دهند.

درست است که طی سال‌های اخیر، معرفی مولوی در غرب به یمن تحقیقات و پژوهش‌های مولوی‌پژوهان و ترجمه آثارش، از روند رو به رشد قابل توجهی برخوردار بوده اما پرسش این است که چرا تاکنون به ایجاد این روند و سرعت بخشی در جهانی کردن مولوی کم توجهی شده است و آیا باید به همین مقدار بسنده کرد؟ به بیان دیگر، ما از مدت‌ها پیش می‌توانستیم کنترل جریان مولوی‌پژوهی را خود به دست بگیریم و آن را مدیریت کنیم. در این صورت هم چنان که مولانا پیام آور صلح و دوستی است و با توجه به رویکرد غربی به وی و فراهم شدن بسترهای لازم می‌توانستیم نسبت به ایجاد و تحکیم پیوند فرهنگی ایرانیان با غرب بیش از پیش بکوشیم حال آن که هم چنان نظاره‌گر از دست رفتن فرصت‌ها هستیم هر چند به نظر می‌رسد وجود برخی مسائل سیاسی میان ایران و غرب، بر عمق فاجعه و ایجاد شکاف‌های بیش تر و عمیق تر فرهنگی و ادبی با دنیای غرب افزوده است.

نتیجه این همه اهمال این شده است که میان مولوی غربی و مولوی ایرانی تفاوت‌های زیادی مشاهده شود. شناختی که ما ایرانیان از مولوی و عرفان وی داریم با آنچه در غرب از مولوی ارائه می‌شود و مخاطبان و دوستداران مولوی آن را دریافت می‌کنند متفاوت است. به گونه‌ای که درک و پذیرش مولوی آمریکائیزه شده برای ما ایرانیان بسیار دشوار و غیر قابل پذیرش خواهد بود. با این وجود امید آن می‌رود که به یمن مد شدن مولوی در غرب، تحقیقات و پژوهش‌های بیش تر و سنجیده تری در باره وی توسط اندیشمندان غربی و محققان و پژوهندگان دنیای اسلام و ایران صورت پذیرد.

اهمال ما ایرانیان نسبت به عرفان اسلامی و مولوی‌پژوهی و بی‌توجهی به زیرساخت‌های فرهنگی در کشور، در ایران نیز بازتابی ناخوشایند داشته است چندان که طی سال‌های اخیر رشد عرفان بودیستی و هندوئیسم «ذن» و «اوشو» را در ایران شاهد بوده‌ایم و متعاقب آن می‌بینیم که داستان‌های پائولو کوئیلو با وجود برخورداری از عرفانی سطحی و تنک چه مقدار از فضای ادبی و فرهنگی این مرز و بوم را متأثر کرده و از چه جایگاهی برخوردار شده است.

پژوهش‌های تکراری

یکی از شاخص‌های توسعه یافتگی از حیث علمی، وجود محیط‌های دانشگاهی و میزان مشارکت

آنها در تولید علم و دانش و استنادسازی یافته‌های علمی است. پژوهش یکی از مهم‌ترین اهداف دانشگاهی است که می‌تواند علاوه بر گشودن راه‌های جدید در شاخه‌های مختلف دانش بشری، در جهت رفع مشکلات و محرومیت‌های جامعه ایفای نقش کند.

اما مشکل این است که پژوهش بیش‌تر منحصر به حوزه‌های علوم فنی و علوم پایه دانسته می‌شود در حالی که حوزه‌های مختلف علوم انسانی می‌توانند نقش مؤثری در این زمینه ایفا نمایند. هرچند اگر هم جایگاهی برای پژوهش‌های علوم انسانی قایل شویم باز می‌بینیم که در کشور ما چندان وقعی به پژوهش‌های ادبی نهاده نمی‌شود. بنابراین تولید دانش از سوی علوم انسانی و بویژه ادبیات فارسی به برنامه‌ای جامع و مدون نیازمند است و بدیهی است انجام این مهم صرفاً از سوی یک سازمان و یک مؤسسه چندان که باید مؤثر نمی‌تواند بود بلکه در برنامه‌های توسعه کلان کشور به این بعد از ابعاد توسعه باید نگرسته شود و سازمان‌های آموزشی و پژوهشی جهت تولید علم از سوی سایر سازمان‌ها مورد حمایت واقع شوند.

باید توجه داشته باشیم در عرصه‌ای می‌زییم که همه چیز در صیورورت است و ایستایی در زندگی و علم و اندیشه معنایی ندارد. بایسته است آموزه‌های ادبی از تنگنای تنگ‌نظری و ایستایی که عمدتاً از بروز ایده‌های جدید جلوگیری می‌کند و تنبلی ذهن جمعی را در ابعادی وسیع به همراه دارد رهایی یابد.

باید نیک توجه کنیم که گسترش زبان و فرهنگ ایرانی زمانی میسر می‌شود که ابتدا کاخ عظیم آن در این مرز و بوم برافراشته باقی ماند و آن را از هرگونه باد و باران، سلیقه‌انگاری، سست‌اندیشی و مسامحه مصون بداریم و سپس در پی راه‌های گسترش زبان و ادب پارسی باشیم.

چنان که می‌دانیم رشد و توسعه هر کشور تنها به مبانی اقتصادی محدود نمی‌شود بلکه همه ابعاد علمی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود یعنی توجه به رشد قدرت سیاسی و اقتصادی و بی‌توجهی به رشد اندیشه و تفکر اجتماعی، فرهنگی و ادبی ره به بیراهه دارد. در دنیای امروز ثبت اختراعات و اکتشافات از دقیقه هم فراتر رفته و تبدیل به ثانیه شده است. بدیهی است رشد و توسعه در ابعاد وسیع آن در سایه پژوهش و تحقیقات علمی به دست می‌آید. بنابراین یکی از شاخص‌های اصلی و اساسی در ایجاد رشد و توسعه، میزان حمایت واقعی هر کشور از تحقیقات و پژوهش‌های محققان و پژوهندگان است. می‌توان چنین انگاشت که میان رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هر ملتی با تحقیقات و پژوهش‌های دانشگاهی ارتباط معنی‌داری وجود دارد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که در کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، هم‌چنان به پژوهش‌های حوزه علوم انسانی بی‌مهری و کم‌توجهی می‌شود و از این است که سهم پژوهش‌های

ادبی و علوم انسانی در این گونه کشورها بسیار اندک است.

باید بدانیم که مدرسه و دانشگاه تنها محلی برای انجام تکالیف درسی محسوب نمی‌شوند. به بیان دیگر شیوه‌های سنتی نظام آموزشی در مدرسه و دانشگاه باید تغییر یابد. تا زمانی که دانش‌آموزان و دانش‌جویان ندانند یکی از اهداف اصلی نظام آموزشی در هر سرزمینی، بویژه در سطح دانشگاه باروری فکر و اندیشه است نمی‌توانند در رشد و توسعه کشور برای خود سهمی قایل شده و وظیفه‌ای در این راه عهده‌دار شوند.

یکی دیگر از ضعف‌هایی که باید هرچه سریع‌تر در بهبود آن بکوشیم نگاه ایستایی به ادبیات فارسی است. برنامه‌ریزان کتاب‌های درسی در سطوح مختلف، ادبیات را هم‌چنان منحصر به یادگیری لغات، دستور زبان و محفوظات شعری آن هم از نوع کلاسیک آن می‌دانند.

بنابراین پیشرفت ادبی نشانه پیشرفت فرهنگی و توسعه ادبی نشانه توسعه فرهنگی است. البته منظور این نیست که به ادبیات توجه داشته باشیم تا صرفاً سری میان سرها داشته باشیم بلکه باید بدانیم که رمز پویندگی و پایداری ما به ادبیات وابسته است. باید قصد این باشد که ادبیات این مرز و بوم که همواره فرهنگ‌ساز و انسان‌ساز بوده هم‌چنان فرهنگ‌ساز و انسان‌ساز باقی بماند و به جای آن که تأثیرپذیر باشد هم‌چنان تأثیرگذار باشد.

به هر روی، ما چندان که باید به درک دقیق و اصولی از ادبیات خود نرسیده‌ایم به طوری که در برخی مسائل ادبی، کشورهای دیگر از جمله انگلیس، فرانسه، آلمان ادبیات ما را بهتر از ما می‌شناسند و بسیاری از مسایل ادبی ایران‌زمین را آنها به ما شناسانده و یا می‌شناسانند و این مایه تأسف است. جالب این جاست که فرد ایرانی از همان آغاز که به سخن در می‌آید و اولین کلمات (بابا - ماما - دده و...) را بر زبان جاری می‌کند تا پایان مراحل زندگی با ادب ایرانی سروکار دارد. به بیان دیگر، همه ما ایرانیان بر سر سفره این مرز و بوم نشسته‌ایم و نان می‌خوریم. با او می‌گوییم. با او می‌خوانیم و با او می‌اندیشیم... اما هیچ‌گاه چندان که باید حال میزبان و آداب میهمانی را رعایت نکرده و نمی‌کنیم.

با توجه به افزایش جمعیت و گستردگی علوم و افزایش نیازهای ادبی و فرهنگی در جامعه، وقت آن رسیده است که به یک بازنگری همه‌سویه در مسائل ادبی پردازیم و در ترسیم و تبیین اهداف آموزش‌های ادبی و سرفصل‌های دانشگاهی روشی منطقی‌تر متناسب با زمان اختیار کنیم.

بر اساس مطالعات انجام شده، کشورهای جهان سوم و در حال توسعه سهم اندکی در تولید دانش جهانی دارند و در این میان بر اساس آمار و ارقام موجود، سهم کشور ما در بین این کشورها بسیار ناچیز است. شاید این‌گونه تصور کنیم که تولیدات ادبی در ایران اندک نیست و هر روز شاهد

چاپ آثار متعدد ادبی در حوزه‌های شعر و داستان و... هستیم ولی باید بپذیریم که تولید آثار علمی، تحقیقاتی و پژوهشی ادبی در ایران در مقایسه با گستره جهانی بسیار اندک است. به بیان دیگر فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که باید در تولید پژوهش‌های ادبی نقش مؤثری داشته باشند با وجود تعدد فارغ‌التحصیلان و کارشناسان ادبی در کشورمان به این مهم کمتر پرداخته‌اند.

از طرفی عدم تناسب اغلب تحقیقات و پژوهش‌های ادبی با نیازهای ادبی کشور ضعف نظام آموزشی و تحقیقاتی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. به عنوان نمونه بد نیست به پژوهش‌هایی که در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد و یا دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های سراسر کشور انجام پذیرفته به عنوان نمونه‌ای از تحقیقات این حوزه سری بزنیم. بخش بی‌شماری از این پژوهش‌ها کلیشه‌ای و در زمینه‌های تکراری و بی‌فایده است که معلوم نیست این وضع و این به هرز رفتن اندیشه‌ها و منابع مالی و... تا کی ادامه خواهد یافت.

در هرگونه آسیب‌شناسی توجه به دو امر حایز اهمیت است:

۱- آگاهی از وضع موجود؛

۲- آگاهی از وضع مطلوب؛

بدون شک کیفیت‌بخشی به نظام پژوهشی دانشگاه‌ها از اهداف اصلی مدیران و متولیان امور پژوهشی است. به منظور دستیابی به این هدف، آگاهی نسبت به وضع مطلوب می‌تواند در کیفیت‌بخشی و برنامه‌ریزی امور پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مؤثر واقع شود.

از سوی دیگر، برای بررسی علل موانع پیشرفت‌های علمی در هر جامعه‌ای بیش از هر چیز باید به علل موانع پژوهش در آن جامعه توجه داشت و رفع موانع پژوهشی و راه‌کارهایی که برای آن ارائه می‌شود در رفع موانع و به‌کارگیری راه‌کارهای پیشرفت علمی مثمر ثمر خواهد بود. در حوزه پژوهش با کاستی‌ها، موانع، ناراستی‌ها و نپایدهای فراوانی مواجهیم. این موانع گوناگونند و از یک سنخ نیستند و به میزان حوزه‌های مختلف پژوهشی و شاخه‌ها و رشته‌های علمی متفاوتند.

با اندکی دقت و کنکاش می‌توان مصداق‌های فراوانی به عنوان موانع بر سر راه پژوهش در کشور یافت. جالب آن که اغلب موانع مطرح بر سر راه پژوهش در جامعه ایرانی متاسفانه نهادینه شده است. با این همه باید بکوشیم تا حد امکان موانع را یک به یک پس بزنیم و زمینه‌های تحول و نهضت علمی پژوهش کشور را به سر منزل مقصود برسانیم. از جمله مسائلی که طی سال‌های اخیر بر آن تأکید فراوان شده است، موضوع نوآوری است و البته انتظار می‌رود که دانشگاه‌ها مولدان اصلی نوآوری در کشور باشند. اما واقعیت این است که دانشجویان ما با مسأله نوآوری عمدتاً بیگانه‌اند زیرا زیرساخت‌های کافی برای ایجاد و توسعه نوآوری فراهم نشده است. بدیهی است

شاهراه نوآوری هم پژوهش است.

امروزه جوامع با تحولات و دگرگونی‌های گسترده در نظام اجتماعی، اقتصادی و علمی مواجهند. این تحولات ناشی از پیشرفت‌های شگرف علمی و تکنولوژیک است که متعاقب آن نظریه‌ها، دیدگاه‌ها، ضرورت‌ها و نیازهای جدید را به همراه داشته است. پیداست با اتکا به روش‌ها و فرآیندهای موجود نمی‌توان به نیازها و همپایی با تحولات و دگرگونی‌های مزبور پاسخ گفت. از این رو لزوم توجه به راه‌ها و روش‌های جدید برای مقابله با مشکلات به منظور تضمین بقا و تداوم حیات بشری غیر قابل انکار است. بنا بر این، ابداع و نوآوری و اتخاذ فرآیندها و روش‌های جدید، به عنوان یکی از راه‌های همپایی با تحولات بیش از پیش ضرورت می‌یابد.

به همان نسبت که ضرورت اتخاذ روش‌های نوین و ابداع و نوآوری در علوم مختلف اقتصادی و اجتماعی بایسته است در فنون ادبی و هنری هم ضرورت دارد زیرا عدم همپایی و هماهنگی ادب و هنر با پیشرفت علوم به منزله ماندن از قافله پیشرفت و بروز آسیب‌های فراوان بر فرهنگ توسعه خواهد بود.

جالب آن که وقتی سخن از تحولات و پیشرفت‌های جوامع می‌شود گویی ذهن‌ها معطوف می‌شود به پیشرفت علمی و تکنولوژیک و سنخیتی میان این پیشرفت با هنر و ادبیات در نظر گرفته نمی‌شود. ولی قدر مسلم این است که رویارویی صحیح با مسائل ادبی و هنری و اتخاذ تدابیر خاص در باره علوم انسانی و تلاش برای رشد و بالندگی آن‌ها به مراتب می‌تواند در تقویت آهنگ پیشرفت و توسعه علمی کشور مؤثر باشد. به هر روی هم‌چنان که نوآوری در علوم تجربی و اقتصاد و... مفید است و ضرورت توجه را می‌طلبد توجه به نوآوری در حوزه‌های علوم انسانی و از آن جمله ادبیات و هنر نیز به همان میزان اهمیت دارد.

باید توجه داشت که علاوه بر آنچه گذشت توسعه نوآوری در دانشگاه‌ها باید با محوریت رابطه دانشگاه با بازار و دولت که تاکنون ناکارآمد بوده است صورت پذیرد. هر چند باید تأکید کنیم که این رابطه در صورتی موفقیت بیش‌تری خواهد داشت که اضلاع دیگر این رابطه؛ یعنی بازار و دولت هم همسویی و همدلی کنند. در مجموع مهم‌ترین موانع تحقق نوآوری و شکوفایی و آفات مربوط به آن را می‌توان در ابعاد زیر خلاصه کرد:

سطحی‌نگری، شعارزدگی، عدم خودباوری، بی‌برنامگی و عدم وجود باورهای علمی و منطقی، وجود ناهماهنگی در میان دستگاه‌های مختلف اداری و سازمانی کشور. بی‌شک یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحقق نوآوری و شکوفایی در سطح کشور ایجاد فضای نقد و تضارب آراء و اندیشه‌ها در فضایی سالم و مبتنی بر مبانی عقلی و تعالیم دینی است. متأسفانه جامعه ما هنوز آن‌گونه که باید و

شاید در حوزه نقد در سطوح و ابعاد مختلف آن به بلوغ و رشد کافی نرسیده است. درک نادرست از حقیقت نقد و نقادی یکی از مهم‌ترین عوامل این موضوع است.

آن‌چه گفته آمد بیش‌تر ناظر بود بر چیزی که می‌توانیم از آن به عنوان فرهنگ پژوهش، خلاقیت و نوآوری یاد کنیم. بدون شک فرهنگ چه عمومی باشد و چه خصوصی و سازمانی در ایجاد خلاقیت عاملی تأثیرگذار است. چندان که با تقویت بنیه‌های فرهنگ سازمانی می‌توان خلاقیت و نوآوری را تقویت بخشید. این در حالی است که فرهنگ سازمانی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بیش‌تر بر اصول و سلسه مراتب دستوری و ایجابی استوار است. توسعه فرهنگ دستوری در سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی مانع اصلی ایجاد خلاقیت و پژوهش و نوآوری است و به همین نسبت هر قدر که فرهنگ سازمانی مبتنی بر مشارکت، اعتباربخشی به تجربه‌کردن و اعمال سیاست‌های تشویقی برای موفقیت‌ها و شکست‌ها باشد در بروز و ایجاد خلاقیت و نوآوری موفق‌تر خواهد بود. یک فرهنگ نوآور دارای ویژگی‌هایی چون: پذیرش ابهام، شکیبایی در برخوردها، تأکید بر نتایج، تأکید بر نظام باز سازمان است، از نزدیک محیط را کنترل می‌کند و با پیش‌بینی تغییرات خود را برای غلبه بر موقعیت‌های پیچیده آماده می‌سازد.

مسأله پژوهش از حیث نو بودن یا عدم آن به دو دسته تقسیم می‌شود:

(الف) پژوهش ابتکاری

(ب) پژوهش تکراری

تکراری بودن موضوع پژوهش برای دانش‌آموزان و حتی دانشجویان مقاطع تحصیلی کاردانی و کارشناسی شاید امری توجیه‌پذیر باشد زیرا هدف از پژوهش در این مقاطع تقویت بنیه‌های پژوهشی از طریق ممارست و تمرین در این عرصه است تا فرد با مبانی و مسایل پژوهش آشنا شود. در این نوع پژوهش‌ها در سطوح تحصیلی پایین هدف حل مسأله نیست اما در مقاطع تحصیلی بالاتر (کارشناسی ارشد و دکتری) که دانشجو مراتبی از توانایی عقلانی، سنجشی و تخصصی را کسب کرده است انتظار می‌رود در انتخاب مسأله پژوهش و انجام مراحل آن جنبه‌های ابتکاری و نو بودن را مورد توجه قرار دهد و در حل مسأله و رفع مشکلات علمی همت بگمارد و پاسخی نو و سنجیده برای مسأله پژوهش خویش بیابد. در این صورت است که می‌توان گفت پژوهنده به تولید علمی دست زده است.

با این وصف، مهم‌ترین آسیبی که جریان پژوهشی کشور را تهدید می‌کند پژوهش‌های تکراری و تقلیدی است. با نگاهی به پایان‌نامه‌های تحصیلی در مقاطع مختلف تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری این حقیقت مسلم آشکار می‌شود که بسیاری از تحقیقات انجام شده فاقد ویژگی ابتکار،

نوآوری و خلاقیت هستند. در حالی که تحقیق چندان که از نامش پیداست یعنی جستجو و یافتن و آشکار ساختن آنچه پیشینیان از آن بی‌خبرند. تحقیقات و از آن جمله پایان‌نامه‌های انجام شده غالباً تکرار یافته‌های دیگران است، به این دلیل اطلاق تحقیق به آنها خطاست و بهتر است به جای تحقیق اصطلاح تقلید را در مورد آنها مصداق بدانیم. مولانا می‌گوید:

از محقق تا مقلد فرق‌هاست کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
(مولوی، ۱۳۶۶: ۲۲۱)

با مراجعه به قسمه‌های پایان‌نامه‌های دانشجویی در کتابخانه واحدهای دانشگاهی، با پایان‌نامه‌هایی مواجه می‌شویم که به موضوعات آنها بارها و بارها پرداخته شده و پاسخ‌هایی هم که به آنها داده شده با معیارهای کلاسیک بوده است و هرگونه تغییری در روند نگرش به پاسخگویی به مسائل تکراری با معیارها و دانش‌های جدید به چشم نمی‌خورد. پژوهش‌هایی از این دست اگر منجر به تولید فکر و علم و دانش جدید نشوند نمی‌توان آنها را در مقوله پژوهش به عنوان طرح پژوهشی یا موضوع پایان‌نامه تحصیلی جای داد.

با وجود آن که نمی‌توان همه پژوهندگانی را که به موازی‌کاری و انجام تحقیقات تکراری دست می‌زنند متهم به تخلفی آگاهانه کرد اما می‌توان گفت علت رویکرد پژوهندگانی که به طور آگاهانه به پژوهش تکراری، کلیشه‌ای و تقلیدی مبادرت می‌ورزند، منفعت‌طلبی، راحت‌طلبی و سوء استفاده است. این اتفاق که می‌توان به عنوان رونویسی، سرقت ادبی و علمی از آن یاد کرد بیش از هر چیز نشانگر آشفتگی اخلاقی و ضعف در قانون‌های وضع شده در برخورد با افراد خطاکار است.

در مجموع نتایج حاصل از پژوهش‌های تکراری و تقلیدی را می‌توان در این نکات خلاصه کرد:

۱- اتلاف هزینه‌های مالی؛

۲- اتلاف هزینه‌های زمانی؛

۳- به هدر رفتن توانایی فکری نیروی انسانی متخصص؛

۴- بی‌پاسخ ماندن مسایل و مشکلات علمی؛

۵- اشاعه انحطاط اخلاقی در پژوهش؛

۶- از دست رفتن فرصت‌های مالی برای پژوهندگان نوآور و مبتکر؛

برای جلوگیری از پژوهش‌های تکراری، راه‌های زیر پیشنهاد می‌شود:

۱- هماهنگی کلان بین دستگاه‌ها و سازمان‌ها؛

۲- راه‌اندازی سامانه اطلاعات پژوهشی کشوری؛ کارآمدتر از آنچه هم اکنون کتابخانه ملی و

ایران داک و... انجام می‌دهند.

۳- آموزش صحیح پژوهش؛

۴- تغییر رویکرد در امر پژوهش؛

۵- پرهیز از مدگرایی در پژوهش؛

۶- توجه به اولویت‌های پژوهشی؛

۷- ایجاد گرایش‌های بیش‌تر در رشته زبان و ادبیات فارسی؛

تاکنون پژوهش‌های بی‌شماری در ایران و دیگر کشورهای جهان در باره مولوی و آثارش صورت گرفته است. این پژوهش‌ها را به دو دسته بزرگ پژوهش‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی می‌توان تقسیم کرد. اما قدر مسلم این است که تاکنون فرازهای بی‌شماری از حقیقت و ماهیت مولوی و آثارش بر ما پوشیده مانده است. البته نباید از نظر دور داشت که این امر نشان از وسعت مشرب فکری و جهان‌شمولی مولوی نیز دارد.

پژوهش‌های ما و از آن جمله پژوهش در باره مولوی به نوعی همسان‌نویسی و آسان‌نویسی منجر شده است که می‌توان از آن به پژوهش گلخانه‌ای تعبیر کرد. اغلب پژوهش‌های ما اگرچه از حیث کمی رشد قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند اما از حیث کیفی چندان وقعی بر آن‌ها نمی‌توان نهاد. شاید این حاصل روزگاری است که ما در آن زندگی می‌کنیم. روزگاری که تولیدات صنعتی یکی از مشخصه‌های بارز آن است و توجه به منافع شخصی از ویژگی‌های زندگی سرمایه‌داری، که به جریان پژوهشی کشور هم راه یافته است.

با مراجعه به قفسه پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، آنچه بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند انبوه پایان‌نامه‌هایی است که در باره مولوی و آثارش، بویژه مثنوی به رشته تحریر در آمده است. این به آن معنی است که هم‌چنان که گفته آمد بخش قابل توجهی از انرژی نیروی متخصص و کارآمد جامعه مصروف مطالعه و پژوهش در باره مولوی و آثار وی می‌شود. قدر مسلم این است که بیش از ۹۵ درصد این پژوهش‌ها که اغلب حجیم و ملالت‌آوردند گرهی از کار نمی‌گشایند و فاقد ارزش کاربردی و یا پژوهشی‌اند و از آن‌جا که تکراری و کپی‌برداری‌اند محکوم به ماندن در همان قفسه‌ها خواهند بود. با این وصف که فضایی را هم اشغال می‌کنند به همین نسبت چاپ و تولید آن‌ها معنایی نمی‌یابد. البته موضوع تحقیقات بازاری و خرید و فروش پاره‌ای تحقیقات پایان‌نامه‌ای پژوهشی، یکی از آسیب‌های جدی کل جامعه پژوهش کشور است که در این‌جا قصد پرداختن به آن را نداریم.

این شرایط در باره مقالات تولیدی هم به وفور قابل مصداق است. نظام مقاله‌محور دانشگاهی ما

سبب شده است که افراد به تقلب و کپی برداری از تحقیقات دیگران رغبت نشان دهند. در عین حال ساز و کاری هم برای جلوگیری از این آسیب پژوهشی در کشور در نظر گرفته نشده است. بر این اساس می توان مقاله نویسان علمی پژوهشی بسیاری یافت که از توان علمی و پژوهشی چندانی برخوردار نیستند ولی به یمن امکانات کپی برداری و تقلب، به ظاهر پیچیده ترین مقالات را به رشته تحریر در می آورند و خود را مفتخر به چاپ مقاله های متعدد می کنند و احیاناً در مناسبت های پژوهشی جوایزی هم کسب می کنند.

پژوهنده از آن جا که در برخی از نشریات علمی پژوهشی کشور به عنوان عضو هیات تحریریه فعالیت دارد با انبوهی از این گونه مقالات و شمار فراوانی از این نوع پژوهندگان، در طی قریب بیست سال فعالیت مطبوعاتی و علمی، مواجه بوده است.

خاستگاه بسیاری از آسیب های پژوهشی در کشور، جریان های فرهنگی است که بیش از همه باید از پوپولیسم به عنوان صدرنشین این جریان ها یاد کنیم. معمولاً پژوهش های دانشگاهی با محوریت پسند خاطر عوام و ایجاد حاشیه امن برای پژوهنده و پرهیز آگاهانه از جانب داری بین حق و ناحق و کسب نام و شهرت صورت می گیرد. حال آن که یکی از بدیهی ترین آموزه های مولانا در گذر از لغزش گاه های نفس این است که آدمی باید از تن خود بکاهد تا بر روح او افزوده شود:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
(مولوی، ۱۳۶۶: ۳۳۲)

به همین نسبت، پژوهش هایی که در باره مولانا صورت می گیرند و پاره ای از پژوهش هایی که راجع به وی و آثارش نیز صورت نمی گیرند از این قاعده مستثنی نیستند.

افزونی پژوهش های صورت گرفته در باره مولانا و آثارش به دلیل سطحی بودن و کم مایگی نوعی تورم کاذب را ایجاد کرده است. به این معنی که به جهت مطلوبیت خاص موضوعی، بسیاری از پژوهشگران و دانشجویان به این موضوعات علاقه نشان می دهند ولی در عمل با وجود کثرت مطالعات چیزی جز تکرار مکررات عاید جامعه پژوهشی نمی شود. حاصل آن که پژوهش های تکراری مانعی خواهند بود برای پژوهش های عمیق در باره همان موضوعات.

به هر روی، عدم پویایی و رشد مطالعاتی در این زمینه آسیب های جدیدی به پیکره مولوی پژوهی و پژوهش هایی از این قبیل وارد آورده است. این که مرحوم فروزان فر با «شرح مثنوی شریف» هم چنان یک تاز میدان شرح مثنوی است صرف نظر از این که گویای قابلیت و توانایی این محقق فرزانه است حاکی از واقعیتی تأسف بار است و آن دریغ ظهور فروزان فرهای دیگر است آن

هم پس از گذشت چندین دهه!

ما هنوز به شناخت سهم مولوی در فرهنگ و اندیشه انسان امروزی در ایران و سایر کشورهای جهان نایل نشده‌ایم. هنوز نمی‌دانیم در جنبش نواندیشی دینی در جهان اسلام چه بهره‌هایی می‌توانیم از سنت عرفانی و ایرانی که مولانا سردمدار آن است ببریم. به عبارت دیگر، هنوز تأثیر احیای اندیشه‌ها و راهکارهای عرفانی مولانا را در حل ناهنجاری‌های انسان امروز ارزیابی نکرده‌ایم. نمی‌دانیم جایگاه مولانا در گفتمان روشنفکری کجاست؟ بسیاری دیگر از این دست ناشناخته‌ها هستند که ضرورت مولوی‌پژوهی را به دور از هرگونه آسیب، تعصب و منفعت‌پژوهشی ایجاب می‌کنند.

جای آن است که ضمن احترام و گرمی‌داشت دانسته‌های پیشین، با گذار از آن‌ها به بازاندیشی و بررسی مجدد اندیشه‌ها به ویژه در باره مولانا بپردازیم و حوزه نقد و پژوهش در این زمینه را با جدیتی بیشتر وسعت بخشیم. رسیدن به این مهم مستلزم برخورداری از بصیرت، عقلانیت و پرهیز از تعصب و افراط و تفریط است.

بر پژوهندگان است که وجوه نوینی از اندیشه و خرد جهان مولانا را با رویکردی آموزشی و فرهنگی و با محوریت تعالی انسان بکاوند و بر متولیان امر است که همایش‌ها و پژوهش‌ها را هدفمند کرده و به آن‌ها سیر خطی بدهند و مولانا را چنان‌که بایسته و سزاوار است به دور از هرگونه مسامحه و اهمال و کج‌سلیقگی، بیش از پیش به جهانیان معرفی کنند.

نتیجه‌گیری

ماجرای مولوی‌پژوهی، بی‌شبهت به داستان فیل‌شناسی مورد اشاره در مثنوی نیست که در تاریکی هر کس به جایی دست می‌کشید و به زعم خویش به فیل‌شناسی می‌پرداخت اما حقیقت آن بود که همه آن‌ها در فیل‌شناسی به بیراهه رفته بودند. مولوی‌پژوهی بویژه در ایران به کارگیری روش‌های دقیق و مشخص علمی را می‌طلبد تا منجر به مشابهت با فیل‌شناسی مثنوی نشود.

نتایج حاصل از پژوهش حاضر را در قالب راه‌کارها و پیشنهادهایی به این شرح می‌توان برشمرد:
- ضرورت برخورداری از متولی مشخص و مدیریت کارآمد و توانا در جریان مولوی‌پژوهی؛
- توجه به بررسی عمیق دیدگاه‌های هستی‌شناسانه مولانا و استخراج وجه قرابت آن با نیاز فرهنگی و اندیشه‌ای غرب؛

- توجه نهادهای دولتی و غیر دولتی ایران به مشارکت بیش‌تر در جهانی‌شدن مولانا؛

- تلاش جهت جایگزینی عرفان اسلامی و ایرانی به جای عرفان بودیستی در غرب؛

- انتقال مفاهیم و نتایج حاصل از مطالعات مولوی‌پژوهانه ایرانیان به غرب؛

- تعامل بیشتر پژوهندگان ایران زمین با محققان غربی در همه زمینه‌های مطالعاتی، بویژه مولوی‌پژوهی؛
 - فراهم نمودن بسترهای غرب‌شناسی در ایران؛
 - به کارگیری شیوه‌های نوین در مولوی‌پژوهی؛
 - نگاه جامع و کلان به مولوی‌پژوهی در جهان؛
 - ایجاد تسهیلات لازم برای مولوی‌پژوهان؛
 - توجه به همپایی رشد کیفی مولوی‌پژوهی با میزان کمی آن؛
 - کنترل جریان پوپولیسم در مولوی‌پژوهی؛
 - جلوگیری از انجام پژوهش‌های تکراری، موازی‌نویسی و آسان‌نویسی در عرصه مولوی‌پژوهی.
- آن‌چه در این مقاله بررسی شد آسیب‌شناسی دو حوزه از بسیار حوزه‌های مطالعاتی در باره مولانا و آثار وی بود. جای آن دارد که دیگر پژوهندگان نیز این سیر مطالعاتی را مورد عنایت بیش‌تر قرار دهند تا تحقیقاتی از این‌گونه، از گزند آسیب‌های بیش‌تر در امان باشند.

- ۱- بارازان، ژاک؛ ف و هنری گراف، (۱۳۸۵)، پژوهش‌گر نوین، ترجمه: مجید خیام‌دار؛ مریم جابر، تهران، انتشارات سمت.
 - ۲- بوریج، و. ا. ب، (۱۳۸۶)، هنر تحقیق علمی، ترجمه: محمدتقی فرامرزی، تهران، انتشارات مازیار.
 - ۳- پک، جان و مارتین کوپل، (۱۳۸۲)، روش مطالعه ادبیات و نقدنویسی، ترجمه: سروالسادات جواهریان، تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول.
 - ۴- چیتیک، ویلیام، «ابن عربی، مولانا و اندیشه وحدت وجود»، ترجمه: ابوالفضل محمودی، پرتال جامع علوم انسانی، کد: ۸۹۹۰۵.
 - ۵- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۸۹)، علم و پژوهش و سیاست‌های پژوهشی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم.
 - ۶- دیدگاه تعدادی از اندیشمندان جهان در باره شخصیت مولانا. <http://www.ghoniyeh.blogfa.com>
 - ۷- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۰)، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، نشر علمی.
 - ۸- ساکت، محمدحسین، (۱۳۹۱)، «شرق‌شناسی ابزاری در دست استعمار/ ما غرب‌شناسی را بلد نیستیم»، خبرگزاری مهر، کد ۱۶۸۵۹۳۴.
 - ۹- کمپانی زارع، مهدی، (۱۳۹۰)، مولانا و مسایل وجودی انسان، تهران، نگاه معاصر.
 - ۱۰- لاهوری، اقبال، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه: م.ب. ماکان، انتشارات فردوس.
 - ۱۱- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۶۶)، مثنوی معنوی، تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، تهران، امیرکبیر.
 - ۱۲- نجومیان، امیرعلی، (۱۳۸۹)، «مولانا و هنر پاپ»، نشریه تخصصی مولاناپژوهی، سال اول، شماره چهارم.
13. Encyclopedia of Religion, New York, 1987, VII, p. 315.